



## درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده کرامت

تاریخ: ۲۲ مهر ۱۴۰۳

مصادف با: ۹ ربیع الثانی ۱۴۴۶

موضوع جزئی: مقام اول: بررسی وجود و عدم کرامت ذاتی در انسان - مبانی کرامت ذاتی انسان -

جلسه: ۸

دسته اول: ۱. عقل - بررسی - عقل در قرآن - دو معنای عقل

# «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

در جلسه گذشته درباره اولین عاملی که می‌تواند مبنای کرامت ذاتی باشد، مطالبی را عرض کردیم؛ گفتیم عقل به عنوان یکی از مبانی کرامت ذاتی انسان مطرح شده، هرچند ممکن است یک اشکالی نسبت به آن وارد شود. آن اشکال را هم ذکر کردیم.

### بررسی

اگر بخواهیم این عامل را مورد بررسی قرار بدهیم و مقتضای تحقیق را در این باره ذکر کنیم، باید ببینیم عقل به چند معنا استعمال شده؛ بعد ببینیم در قرآن به چه معنا آمده است. آن وقت ببینیم کدام یک از این دو معنا می‌تواند ذاتی برای انسان محسوب شود.

### عقل در قرآن

ابتدا درباره معنای واژه عقل و مشابهات آن که در قرآن به کار رفته، بحث کوتاهی خواهیم داشت.

### ۱. عقل

چند واژه در قرآن از این قوه حکایت می‌کند؛ یکی عقل است. کلمه عقل در قرآن زیاد به کار رفته، به مناسبت‌های مختلف و با مشتقات گوناگون. من دیگر مثال نمی‌زنم، چون زیاد است و نمی‌خواهیم وارد آنها شویم.

### ۲. نهی

دیگری واژه «نهی» مثل آیه ۵۴ سوره طه: «كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النَّهْيِ»؛ این جمع است و برای قوه مدرکه به کار رفته است. در زیارت امیرالمؤمنین(ع) هم آمده: «وَمَلْجَأُ ذَوِي النَّهْيِ»، یعنی پناهگاه اهل خرد و صاحبان عقل و خرد. در برخی روایات، در ذیل این آیه آمده است: «نَحْنُ وَاللَّهِ أَوْلُو النَّهْيِ»، ما صاحبان عقل و خرد و به یک معنا برترین مرتبه خرد و عقل هستیم.

### ۳. احلام

دو واژه دیگر هم به کار رفته است؛ یکی واژه «احلام» است. در آیه ۳۲ سوره طور این چنین آمده: «أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ».

### ۴. حجر

در سوره فجر آیه ۵ هم آمده: «هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ». استعمال این دو و اینکه به چه مناسبت از این دو لفظ استفاده شده، طبیعتاً جای بحث از آنها اینجا نیست؛ اما بالاخره بر این قوه که کارش ادراک و شناخت و معرفت و آگاهی است، این الفاظ و کلمات اطلاق شده است.

واژه «لُبّ» هم بیشتر از سه مورد دیگر به کار رفته است؛ یعنی بیشترین کاربرد مربوط به واژه عقل و لُبّ است. اولی الالباب در قرآن زیاد به کار رفته است؛ مثل آیه ۱۷۹ سوره بقره: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ». یا آیه ۲۶۹ سوره بقره: «وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ». کلمه لُبّ هم در مورد این قوه به کار رفته است.

یکسانی و عدم یکسانی عقل و لُبّ

لکن یک بحثی هست که آیا عقل و لُبّ به یک معنا هستند یا هر کدام بر معنای خاصی دلالت می‌کنند:

۱. برخی معتقدند که عقل و لُبّ به یک معناست؛ چون هر دو به منزله مغز و هسته محسوب می‌شوند. عقل و مغز نسبت به بدن انسان، مثل همان هسته محسوب می‌شوند. اگر یک میوه‌ای هسته نداشته باشد، می‌گویند پوک است؛ انسان هم اگر عقل نداشته باشد، هیچ است، پوک و پوچ است. به هر حال هر دو در قرآن استعمال شده است؛ مرحوم علامه یک عبارتی دارد: «اللب هو العقل لأنه في الإنسان بمنزلة اللب من القشر، و على هذا المعنى استعمال في القرآن، و كان لفظ العقل بمعناه المعروف اليوم من الأسماء المستحدثة بالغلبة و لذلك لم يستعمل في القرآن و إنما استعمل منه الأفعال مثل يعقلون». این عبارت یک نکته‌ای دارد؛ می‌گوید کلمه عقل به همین معنا در قرآن به کار رفته است؛ همان معنایی که همه می‌فهمند. اما این معنایی که امروز از آن فهمیده می‌شود، در قرآن استعمال نشده بلکه مشتقاتی مثل «يعقلون» و امثال آن به کار رفته است. به هر حال طبق یک نظر، لُبّ و عقل به یک معنا هستند.

۲. برخی معتقدند که اینها دو معنا دارند. عقل به معنای مطلق عقل است؛ لُبّ به قول راغب اصفهانی «العقل الخالص من الشوائب»، عقلی که از اوها و از هواها خالی است. برای هر کدام هم یک نمونه‌ای نقل کرده است؛ بعد می‌گوید «کل لبّ عقل و ليس كل عقل لباً»، هر لبی عقل است اما هر عقلی لُبّ نیست. لذا نسبت عام و خاص مطلق از نظر مفهومی وجود دارد. آن وقت شاهد می‌آورد و می‌گوید در آیه ۲۶۹ سوره بقره آمده «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»، اینجا لُبّ را به کار برده؛ چون این عقل، عقلی است که حکمت در آن هست؛ الخالص من الشوائب.

### دو معنای عقل

به هر حال در قرآن این پنج واژه در مورد عقل به کار رفته و در مورد همسانی معنایی این دو واژه یا عدم همسانی، اختلاف نظر است. صرف نظر از اینکه این دو واژه به یک معنا هستند یا نه، این مسلم است که خود لفظ عقل در قرآن و روایات به دو معنا به کار رفته و شاید در میان اصحاب علوم و ارباب فنون منطق، فلسفه و عرفان هم این دو معنا و دو اصطلاح برای عقل قابل ذکر است. یکی عقل به معنای قوه مدرکه و دیگری عقل به معنای قوه مدرکه خالی از هوا، هوس، شائبه، آن عقلی که منطبق بر فطرت است و انسان را در مسیر هدایت پیش می‌برد.

روشن است که عقل به معنای اول، در همه انسان‌ها وجود دارد؛ یعنی انسان بما هو انسان قوه‌ای دارد درک‌کننده، تمیز دهنده و به کمک آن مجهولات را از راه معلومات کشف می‌کند؛ همان که به آن فکر می‌گویند؛ این فکر به وسیله قوه‌ای به نام عقل صورت می‌گیرد. همه انسان‌ها این را دارند، البته به حسب شرایط مختلف ممکن است ضریب قوت آن متفاوت باشد. یکی بیشتر این قدرت را داشته باشد و دیگری کمتر؛ اما این چیزی است که همه دارند و تردیدی هم در آن نیست. اما آن دیگری،

یعنی قوه عاقله و مدرکه‌ای که خالی از شوائب باشد و تحت تأثیر هوا و هوس نباشد، در واقع کمال عقل محسوب می‌شود. آن چیزی است که فعلیت ندارد و استعداد آن در انسان وجود دارد.

به یک معنا عقل در وجود انسان فعلیت دارد؛ عقل به معنای قوه مدرکه و نیرویی است که با آن شناخت و آگاهی حاصل می‌کند راجع به همه چیز در دنیا؛ خیر را از شر تشخیص می‌دهد. البته هر چه این شوائب قوی‌تر باشد، امکان اختلاط خیر و شر در آن بیشتر است. این در انسان فعلیت دارد؛ اما آن قوه‌ای که از شوائب و هوا و هوس‌ها دور باشد، آن چیزی است که گاهی از آن به کمال عقل تعبیر می‌شود و چیزی است که به مرور برای انسان حاصل می‌شود. یعنی این فعلیت ندارد؛ عقل به این معنا، استعدادش در انسان است. بچه که اول به دنیا می‌آید، طبیعتاً هنوز قوه عاقله او به کار نیفتاده، چون بیشتر با محسوسات ارتباط دارد؛ هر چه ارتباط و انس او با عالم ماده و محسوسات بیشتر می‌شود، این شائبه‌ها بیشتر او را فرا می‌گیرد؛ هر چه جلوتر می‌رود، این عقل گرفتار این شوائب می‌شود؛ البته آن قوه شناخت و آگاهی هست و فعلیت دارد؛ اما این عقلی که از ابتدا مأنوس با عالم ماده بوده و تحت تأثیر این شائبه‌ها قرار گرفته، اگر ارتقاء پیدا کند و تکامل پیدا کند و از این شوائب دور شود یا حداقل آن اصالت خودش را حفظ کند، این می‌شود عقل کامل‌تر که راه را به او نشان می‌دهد، هادی و هدایتگر به سوی سعادت است. این استعدادی است.

البته نه اینکه دو عقل داشته باشیم، دو حیث است؛ عقل از یک جهت فعلیت دارد و از یک حیث قوه است، استعداد است و به فعلیت نرسیده است؛ هر دو هم در انسان، یکی به صورت فعلی و یکی به صورت استعدادی وجود دارد. من برای اینکه این را تثبیت کنم، یک عبارتی را از مرحوم علامه نقل می‌کنم. البته آنچه که من عرض کردم، با این بیانی که مرحوم علامه در اینجا گفته‌اند، یک تفاوتی دارد که آن را هم توجه داشته باشید.

در ذیل آیه «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»، مرحوم علامه می‌گوید دو معنا برای عقل است؛ عبارت را دقت کنید: «و يطلق العقل على تمييز الخير من الشر و النافع من الضار، و ربما يراد به ما هو الغاية منه و هو الالتزام بمقتضاه من طلب الخير و النفع و اجتناب الشر و الضر»؛ عقل تارة اطلاق می‌شود بر قدرت تمیز خوبی از بدی و منفعت از ضرر، چه چیزی نافع است و چه چیزی ضرر دارد. گاهی هم اطلاق می‌شود و اراده می‌شود ما هو الغاية منه؛ منظور از غایت چیست؟ التزام به مقتضای آن. وقتی خیر و شر را می‌شناسد، باید به طریق خیر برود و از طریق شر خودش را دور نگه دارد. دنبال خیر برود و از شر و ضرر خودش را دور نگه بدارد. بعد می‌گوید: آنچه که در این آیه اراده شده، معنای دوم است؛ اینکه می‌گویند «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»، اگر ما عقل داشتیم، ما الان در زمره جهنمی‌ها نبودیم، یعنی می‌خواهد بگوید ما اگر آن عقل خالی از شائبه را داشتیم، تحت تأثیر هوای نفس قرار ننگرفته بودیم، به مقتضای آن ادراک خیر و شر عمل می‌کردیم و ملتزم می‌شدیم و عقل ما هادی ما بود به سمت این مسیر، الان اینجا نبودیم.

سؤال:

استاد: یک معنا برای عقل این است: قوه‌ای که به وسیله آن شناخت و آگاهی صورت می‌گیرد. معنای دیگر برای عقل هم این است: عقلی که انسان را هدایت می‌کند و می‌برد به سمت خیر. بسیاری از کفار خیر و شر و بدی و خوبی را می‌فهمیدند، اما به دلایل خاص، از آن مسیر نمی‌رفتند؛ عقل درک و شناخت خیر و شر را داشتند، اما به خاطر اینکه تحت تأثیر هوای نفس

بودند، در مسیر هدایت قرار نمی‌گرفتند. اینکه خداوند متعال می‌گوید «لا یعقلون»، منظور کفاری است که این قوه را داشتند اما از این قوه در مسیر هدایت و خیر استفاده نکردند. فکر کردند، اما این فکر هدایتگر نبود ... «ما هو الغایة منه» یعنی در واقع اینکه من خیر و شر را بفهمم و من را هدایت کند؛ همین هدایت کردن و دور شدن از هوا و هوس و شائبه‌ها، یعنی نجات. لذا به کفار می‌گوید شما تعقل نمی‌کردید. ... اتفاقاً «نسمع» را می‌خواهد بگوید ... اینها خوب هم می‌شنیدند؛ ولی بی‌اعتنایی می‌کردند، انکار می‌کردند، می‌شنیدند ولی محل نمی‌گذاشتند.

سخن ما این است که عقل دو معنا دارد و به هر دو معنا در قرآن و روایات به کار رفته است؛ یکی از این دو ذاتی انسان است؛ دیگری ذاتی نیست، بلکه کمالی است که انسان می‌تواند به آن دست بیابد. عقل به معنای اول و عام، یعنی همان قوه شناخت و آگاهی که در جلسه گذشته توضیح دادم، این برای انسان بما هو انسان ثابت است؛ کافر و مسلمان ندارد. می‌تواند از این قوه استفاده کند؛ این منشأ استعدادها و دیگر اوست. انسان به کمک این قوه می‌تواند مجهولات را کشف کند؛ این یک قوه‌ای است که مختص به انسان است؛ هیچ موجودی در عالم از این امتیاز برخوردار نیست.

سؤال:

استاد: من نمونه‌اش را بعضی جاها عرض کردم که امر به تعقل و تدبیر می‌کند، ... «ا فلا تعقلون» معنای دوم می‌شود؛ اما یک جاهایی به این معنا به کار رفته است. من استعمال در آن معنا را در برخی از آیات عرض کردم؛ «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»، عقل به معنای دوم است ... ولی بیشتر در همان معنای دوم استعمال شده است. ... آیه ۷۵ سوره بقره: «أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»؛ اینکه می‌گوید «يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ» یعنی چه؟ این به همان معنا است. اما مع ذلك آن معنای دوم را نداشته‌اند. آیه «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمَّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»؛ یا آیه «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»<sup>۱</sup>، اینکه می‌گوید «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» این معنای دوم است؛ ولی آیه «ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ» به معنای اول است. پس بدون تردید ما هر دو معنا را در قرآن داریم.

خلاصه سخن ما این است که عقل به معنای اول برای انسان بما هو انسان ثابت است؛ ما می‌توانیم این را کرامت ذاتی بدانیم. انسان با داشتن این قوه از سایر موجودات ممتاز است؛ یک شرافتی پیدا کرده، یک امتیازی پیدا کرده و این برای انسان هست و تا آخر این قوه را دارد. عقل به معنای دوم، استعدادش در انسان هست؛ چون کمال محسوب می‌شود و هر چه این کامل‌تر شود، میزان درک حقایق و معارف در او بالاتر می‌رود.

اینکه من عرض می‌کنم این قوه در انسان وجود دارد، هر انسانی از این قوه بهره‌مند است؛ این قوه را همه دارند، کافر، مسلمان؛ این قوه تا آخر با انسان هست و لولا این قوه که به تبع آن اراده و اختیار ثابت می‌شود و آن را مستقلاً بحث می‌کنیم، اساساً دعوت به امر تدبیر و تفکر و بازگشت برای انسان تا آخرین لحظات معنا نداشت. خداوند به حضرت موسی امر می‌کند برو فرعون را دعوت کن؛ او قوه شناخت و تمیز خیر و شر را دارد، منتها می‌خواهد این قوه به نقطه‌ای برسد که از آن شوائب خالی شود و بتواند او را به سمت هدایت و سعادت سوق بدهد. اینکه در آخرین لحظات عمر، امید نجات و تحول در افراد هست، فقط به خاطر همین قوه است. ببینید یک بحثی هست در مورد لعن که آیا به هر کسی می‌توان لعن کرد یا نه. یک مطلبی را

۱. سوره انفال، آیه ۲۲.

۲. سوره بقره، آیه ۴۴.

امام(ره) از قول استادشان مرحوم آقای شاه‌آبادی نقل می‌کند که به قول شیخ ما، انسان حتی کافر مُرده را هم نباید لعن کند، چه بسا آن کافری که مرده، موقع مردن با ایمان از دنیا رفته باشد. ... عمده این است که اگر امید به اصلاح و تحول تا آخرین لحظات زندگی انسان‌ها وجود دارد، این نیست جز اینکه این قوه در او وجود دارد و این قوه به هر حال این مکان را برای انسان فراهم می‌کند.

پس عقل در انسان هست؛ این برای انسان بما هو انسان ثابت است؛ این یک مزیتی است در انسان که در دیگران نیست. ... سؤال:

استاد: ما گفتیم یعنی مرتبه، جایگاه، منزلت، شرافت ... نفس بهره‌مندی از این قوه یک نوع شرافت است. شیطان در اینکه آیا کان من الجن یا ... ما الان در مورد آنها بحث نمی‌کنیم؛ ما در مورد انسان بحث می‌کنیم که آیا وجود این قوه، این داشته تکوینی، این خودش یک مزیت و امتیازی برای انسان محسوب می‌شود؟ اصلاً این امتیاز یعنی کرامت. .... ما وقتی این را ثابت کنیم، وقتی بگوییم انسان چنین چیزی دارد، بعد می‌گوییم تحمیل با این جور در نمی‌آید ... چرا خدا قوه تمیز را به او داده؟ اگر می‌خواست همه را ملک می‌آفرید. می‌گوییم این با زور، جبر، تحمیل سازگار نیست. آیه قرآن است که اگر ما می‌خواستیم همه عالم را مؤمن می‌آفریدیم ... مجازات یک بحث دیگر است؛ اصل این امتیاز و اصل این داشته تکوینی، این یک مزیتی است در انسان و فعلی هم هست. آن اشکالی که این آقایان کرده‌اند و گفته‌اند عقل مزیتی نیست، عقل باید این چنین باشد تا مزیت باشد، ما می‌گوییم بله، ما هم این را داریم و هم آن را؛ آن یکی استعدادی است و این ذاتی است؛ آن باید باشد تا آثار و نتایج خودش را داشته باشد. طبیعتاً به آن معنا در انسان فعلی نیست، اما این معنا از عقل در انسان ذاتی و فعلی است. حالا شما می‌گویید ممکن است یک اشکال دیگر پیدا شود و آن اینکه خود خداوند تبارک و تعالی گفته «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمَّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»، اینکه خود خداوند برای کسی که این عقل و این قوه را در جهت باطل و شیطان به کار ببرد، او را از انعام هم پست‌تر می‌داند. در آن روایت هم بود که «وَمَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبُهَائِمِ». این کدام عقل را می‌گوید؟ این می‌خواهد بگوید کسی که عقلش را کامل نکرد، عقلش را به جای اینکه در آن مسیر به کار ببرد، در جهت شر و بدی به کار برد، این باعث می‌شود که او شأنش به بدتر از حیوان تنزل پیدا کند. اینجا جای این سؤال است که ما این آدم را که این قوه را هم دارد، بگوییم این شرافت ذاتی است و به هیچ وجه قابل سلب نیست یا نه؛ این مطلبی است که بعداً به آن می‌پردازیم.

«والحمد لله رب العالمین»